

م کله گنده

وسط دفتر مشق، یک **م** کله گنده، داشت ول می گشت.
 پاک کن او را دید. داد زد: «آهای کله گنده! من نمی گذارم این جا ول بگردی.
 الان می گیرمت و پاکت می کنم.» و دنبالش دوید.
م چه کار کرد؟ از تو دفتر مشق بیرون پرید. فرار کرد و رفت تو دفتر نقاشی.
 از این ورق به آن ورق گشت، تا رسید به گل میخک.
 آن وقت شد یک ملخ و پرید لای گل قایم شد. پاک کن گفت: «دیدمت! حالا
 می بینی کی زرنگ تره!»
 و زود شد یک آفتاب پرست. با زبان درازش ملخ را گرفت و گفت: «الان
 پاکت می کنم!»
م، موش شد و فرار کرد.
 پاک کن، مار شد و دنبالش کرد.
م از این ورق به آن ورق دوید و دوید، تا به یک لاک پشت پیر رسید.
 زود عصا شد و جلوی پای لاک پشت افتاد.
 لاک پشت عصا را دید. آن را برداشت و عصازنان رفت میان دشت.
 پاک کن هم برگشت به دفتر مشق ●

● محمد رضا شمس
 ● تصویرگر: معصومه کشایی